

بر تاریخ و فرهنگ دیانت یکتا پرستی چه نازل شد ???



نیاکان تو با نیاکان من

مهین خاک ایران شان بد وطن

همه پارسی بود گفتار شان

همه مردمی بود رفتار شان

چه تازی به خاک نیا حمله کرد

همه شعله در قلب ها گشت سرد

تو را رفت از دست فرهنگ و دین

مرا چون تو فرهنگ ایران زمین (شیدا)

ترجمه و تدوین : پوهندوی پیکار

قول معروف است که : " ملت های خوشبخت تاریخ ندارند. "، و فهم مخالف آن فرموده ای است که گویا تاریخ تنها مربوط و منوط به ملت های شور بخت و بی سرنوشت است !!

بدون تردید واضح است که نمیتوان از طریق نگارش این چنین اختصار، امکان در اختیار قرار گیرد تا عصاره این عباره زیبا را به تحلیل و تجزیه عقلانی، تنویرگرایانه و روشنفکر مندانه به مفهوم منطق دیالکتیکی آن ، در شیرازه اخلاقیات انسان گرایی و انسان پذیری که حایز شامخ ترین مقام در دایره علمی بینش آفرینش و کتاب کائنات است، روی دست گرفت. اما ، به یک اعتبار نیز میتوان آن را پذیرفت، زیرا اگر

تاریخ و تاریخ نگاری را دست آورد و محصول تضاد های ناشی از کیفیت توزیع شرایط زندگی، آسایش، شور بختی، آفرینش ثروت و فقر مادی میان انسان ها بدانیم، به نتیجه خواهیم رسید که انسان به نسبت سهم خود از این توزیع اجتماعی ناگزیر به ورود در یک مبارزه و پیکار آشکار یا نهان با گروهی، قشری، طبقه ای، قومی، قبیله ای، دینی، آئینی و کیشی، می شوند که حق مسلم و انسانی آنها را غصب کرده اند، این است که در نتیجه مبارزه در برابر این گونه بی عدالتی های اجتماعی، سیاسی، زبانی، عقیدتی و فرهنگی باعث پیدایش و آفرینش رویداد های تاریخی شده است و باید هموار در شرف شدن باشد.

به عباره دیگر، اگر جامعه ای آنقدر متوازن باشد که هیچ تضادی از نظر توزیع نعمات مادی و امکانات زندگی میان شهروندانش وجود نداشته باشد، بدون تردید هیچگونه نزاع، درگیری، و برخورد فکری، سیاسی، فیزیکی و گروهی بین افراد آن جامعه به وجود نمی آید، نه جنگی بر پا میشود، نه قیامی اتفاق می افتد، نه انقلابی روی می دهد، و نه اصولاً حرفی برای گفتن، برای نوشتن، باقی می ماند و برای آیندگان هم چیزی باقی نمی ماند، و به همین نسبت هر چه میزان تضاد ها در یک جامعه شدت بیشتر پیدا کنند، میزان حوادث و برخوردهای نا همگون ناشی از این مسئله بیشتر است و به همین دلیل است که کمیت تضاد ها، کیفیت رویداد ها را گونه می بخشد و در فرجام تاریخ به وجود می آید و با نگاهی به تاریخ هر قوم و هر ملت و بررسی حجم کمی و کیفی زندگانی مردم در روز هایی که از سر گذرانده اند، می تواند وسیله باشد برای راه بردن به زوایای تیره و تار، و روشن زندگیشان باشد و نا گفته پیدا ست که تا کنون در هیچ گوشه ای از این کائنات همه پسند، امکان زیست به گونه ای مساوی بین همه افراد یک جامعه تقسیم نه شده و کشور عزیز ما افغانستان اشغال شده، متشتت، پراکنده، قوم گرا و انسان ستیز (که در میان همه اقوام مرز و بوم آن سرزمین، این سرطان بی درمان رخنه وارد نموده

است)، از این قاعده مستثنی نبوده و در هر عصر و زمانی، به موازات برخورداری یک تیپ و طایفه، قوم بدون اینکه دارای چه سابقه ای، زبانی، آئینی، بینشی و فرهنگی، و تہذیبی بوده است، از امکانات لازم استفاده نموده بر طبقه ای، قشری و یا طایفه ای دیگری زبر دستی نموده و زندگی فردی، خانوادگی، عقیدتی و اجتماعی آن را مغبون قرار داده، و به همین جهت نیز است که هر باری که کارد به استخوان اقشار زیر ظلم و نابرابری رسیده است، سر به شورش برداشته اند و یا با گونه بخشیدن به یک قیام، شورش و انقلاب برخاسته اند و طرز تفکر خود را بر جامعه حاکم سازند و بدون تردید در بسا موارد کامگار بوده اند و در مواردی به شکست نیز مواجه شده اند. اما باید دانست و اعتراف کرد که در کشور عزیز ما همواره با آرمان و مقدسات عقیدتی و سیاسی توده ها، اعم از چپ و راست، معامله، مسامحه شده و آرمان و تقدسات شان را به فروش رساندند که اسناد و مدارک فراوانی را در زمینه از زمان حاکمیت امانی تا به امروز، به ویژه در سه دهه اخیر، در اختیار داریم که سرنوشت ما را امروز اینگونه رقم زده است. کشور ما امروز جهت نجات خود، به روشنفکران ای نیاز دارد که در فقر فکری قرار نداشته باشند، به باورمندانی نیاز دارد، که به انتر ناسیونالیسم عقیدتی و توحید پرستی باور داشته باشند، نه اینکه به دنبال همسایه گان دست نا سایه ما، عشق و علاقه مفرط داشته باشند، زیرا همه دشواری های امروز ما، در قدم نخست محصول کج اندیشیها، دیگر پرستی ها، و از خود بیگانگی های همه ما بوده، و بعد این همه همسایه بودند و هستند که ما را به دهکده ها، قرا و قصبات، و تبار های خورد و ریزه دیگر تقسیم و تسلیم نمودند. کشور عزیز ما افغانستان امروز جهت نجات از این همه بد بختی ها، به یک پیامبر سیاسی، جمع گرا، و انسان سالار نیاز دارد، نه به صحابه هایی که پیامبر عزیز اسلام را بی کفن گذاشتند و پیام راستین خداوندی را نیز به خاطر منافع قومی، و قبیلوی با باد فراموشی سپردند، آنگونه که شاعر گفته است:

رهایی بخش تو از ظلم ضحاک
فریدون ویلی چون کاوه بی باک
تو را سردار جانبازی چو آرش
و یا رستم نماد مردم و خاک
جهان را گر حصار آهنین است
همین است و همین است و همین است
تو را فرزند دانایی چو سینا ست
دگر فردوسی و طوسی گویا ست
سپهدار تو شاهی همچو کوروش
که فرمانش بر آزادی دین هاست (شیدا)

خواننده های عزیز! شاید نگارش این سطور تا حدی هم با سلیقه و ذائقه فکری و عقیدتی برخی ها در هم آمیزی قرار نگیرد، به ویژه آنهایی که همواره زندگی کم بار شان را با وصف آن که من حیث یک موهبت یزدانی است، در تحجّر، تعصب، و هیچ انگاری دیگران سپری نموده باشند، اما با آنهم لازم است تا گوشه هایی از درد ناک ترین مراحل زمانی زندگی پر بار زردشتیان را از زمان فروپاشی حاکمیت ساسانیان الی فرجامین مراحل دوره "پهلوی"، کمی هم به بررسی بگیریم. زیرا گوشه هایی هستند که از زندگی نکت بار پیشیان زجر کشیده پیروان آئین انسانیت و انسان گرایی، که در نتیجه یورش بادیه نشینان بیگانه و فرهنگ ستیزان تازی، میهن اجدادی شان را ترک نموده اند و در سراسر دنیا پناهگزين شدند، و بیشترین های شان خویشتن را فدای اندیشه، تاریخ، باور و فرهنگ خود ساختند، و جان های عزیز و شیرین شانرا از دست دادند. برخی دانش مندان را باور بر این است که

هدف و غرض تاخت و تاز تازیان بر سر زمین های عجم، گسترش دین و آئینی نبوده بلکه میل داشتند برای دستیابی به دست آورد هایی جنگی، دوشیزه گان و نواوه گان و پسران زیبا روی عجم به ویژه ایرانیان، تشکیل میداده است. زیرا نشانه هایی است از کار کرد های شان که در سرزمین های مردمان عجم انجام داده اند، مانند کشتن، بردن، غارت نمودن، سوختن، به یغما بردن، ترور نمودن، به ویرانه مبدل ساختن، و از کشته ها پشته ساختن، و چشم ها را از حدیقه در آوردن، و آسیاب ها را از خون گرم آنانی که مرگ را پذیرا شدند، به گردش در آوردن، که ما ها همه، اگر نو اندیش باقی مانده باشیم، در فراز و فرود زندگی مردم مان در سه دهه اخیر، نیز شاهد بوده ایم.

باید دانست که، این سرگذشتی است از سرنوشت کم شمار رستگانی که با پرداخت " جزیه"، سرانه و پذیرش صد ها گونه ظلم و ستم، لنگ لنگان کوله بار ها، باور و فرهنگ شان را به دوش کشیده راه درازی بیش از یک هزار و چهار صد سال را در پیش گرفتند و زندگی سخت تر از جان را دنبال نمودند. مرد های شان را به بیگاری، و زن های شان را به بارکشی سوق می نمودند، و بر زنان باردار نیز آنقدر ظلم و ستم روا داشتند که فرزندان دلبنده شان را از دست میدادند.

حتی در کتاب الهی و پیام یزدانی، **در سوره توبه، آیه های 97 و 98** نیز از قصاوت و قصی القلب بودن تازیان شکوه و گلایه ها داشته است که اینگونه به خوانش میگیریم: " **عرب های بادیه نشین کافر تر و منافق تر از دیگرانند و به بی خبری از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوار ترند. و خدا دانا و حکیم است.**" و یا هم جای دیگری :

" **پاره ای از عرب های بادیه نشین آنچه را که خرج میکنند چون غرامتی می پندارند و منتظرند تا به شما حوادثی بدتر برسد. حوادث بدتر بر خود شان باد و خدا شنوا و دانا است.**"

شاید هم پرسشی به میان آید که انگیزه این نوشتار در چه است؟ در حقیقت گرد آوری آن سوز و گدازی است که سرگذشت غم انگیز و اشک بار مردم یک آئین و عقیده را نشان میدهد، و ما یان را به آموزش دروس انسانی فرا می خواند، و از جانبی هم آئینه ای است که ادبیات ظلم، تعدی، و یورش بیگانه ها را در کشور ما، در گذشته ها و هم همین اکنون، با شفافیت خیلی ها مؤثر باز تاب عادلانه میدهد، اما یاد آوری از سوز و گداز مفادی متصور نیست تا آن زمانیکه در راستای مرفوع سازی آن اقدام علمی، عملی و عقلانی نکرده باشیم.

باید اعتراف کنیم که شور بختانه همین سوز و گدازها همین اکنون بخش های چشم گیری از تاریخ و فرهنگ کشور عزیزمان افغانستان، به ویژه در سه دهه اخیر را در بر دارنده است. تاریخ فرزندان سرزمین افغانستان از تاریخ زردشتیان جدا است، اما با آنهم امروز اکثریت مطلق روشنفکران و میهن پرستان افغانستان با دل های آکنده از محبت در برابر میهن، تاریخ، زبان و فرهنگ خود، در کشور های دیگر زندگی بسر می برند که به زور و فشار های گوناگون، در مراحل مختلف زمانی و مکانی، به نام های غرب زده و شرق زده، بی باور، و باورمند، ملحد و مرتد، به دیار بیگانه گان رانده شده اند و میهن را از چیز فهم ها، به سادگی خالی ساختند.

اما خوشبختانه، همه انسان های روی زمین به شمول مردم متدین و دیانت شعار کشور ما، به ویژه جوانان نو اندیش، با استفاده از رشد و انکشاف ساینس و تکنولوژی مدرن، ماهواره ها، تارنما ها، شبکه های ماهواره ای، سیستم های موبایل، و سایر وسایل انترنتی، دانش و فهم شان بیشتر گردیده و دیگر بسوی افسانه ها، اساطیر، و فکر شویی ها نرفته و در فرآیند پویایی شان، در جستجوی آئین و دیانتی هستند که باعث حفظ و حراست کرامت انسان، شیرازه اخلاقیات گذشتگان، زبان، تاریخ، فرهنگ و تهذیب انسان سالاری باشد، و بتواند توحش را به هر عنوانی که باشد مردود بداند. مشکل دنیای امروزی ما، فقط از خود بیگانگی، تفوق

طلبی، فرهنگ ستیزی، فریب و نیرنگ، اختلاف و انشقاق، می باشد، و باید آن را از این مسیر بسوی دانش آموزی، اخوت، برابری و بعد برادری، جمع گرایی، تعدد پسندی، روشن ساختن اندیشه ها، جهان بینی ها، و هم گرایی ها، کشانید که جز این برای محیط پیرامون امروزما، نمیتوان راه و شیوه دیگری را به جست و جو نشست. در این جا لازم دانسته میشود که، اندکی هم پیرامون دسته های نا همگون زردشتیان، سخن برانیم که بر سر شان چه آمد و چگونه به دسته ها و گروهها جبراً تقسیم شدند:

اول _ آنهایی که جان باختند و باور شان را نه تنها اینکه نباختند، بلکه در حفظ و حراست آن خویشتن را فرا ساختند. آنها باورمندان راستینی بودند که نام های شان برای همیشه در برگه های زرّین تاریخ و تاریخ نگاری، و بر پیشانی گشاده تاریخ توحید پرستان، حک است و برای همیشه خواهد درخشید.

دوم _ آنهایی که به سایر کشور ها، به ویژه هندوستان پناهنده شدند. آنها از جان گذشتگانی بودند که با اندوه از وطن مألوف شان جدا شدند و لی مهر، محبت میهن، مردم میهن، باور و فرهنگ اجداد شان را که هویت تاریخی و تباری شان بود، در ژرفای دل های شان نگاهداری می کردند، و امروز سایر زردشتیان به برکت کار و پیکار شان، تاریخ نگاری و قلمفرسایی نموده و خود را بار مجدد تبارز میدهند، و دیگران را، بدون اینکه دارای چه دینی و آئینی هستند، به مبارزه معقول و عدالت خواهی خاموشانه، ولی با صدا و نوای عقلانی، فرا می خوانند.

سوم _ آن دسته ای که این سو و آن سو گریختند، هزینه نفس کشیدن سرانه " جزیه"، را گردن نهادند. عمری به نام گبر بی دین، و با بدترین نسبت ها و سزا ها، نا برابری ها و نامردمی ها را بدوش کشیدند تا در خانه خود نفس بکشند، تا از یادگاری های گذشتگان پاسداری کنند، تا نام آئین زردشتی از دل ها و ذهنیت های شخصیت ها و انسان های روشن ضمیر پاک نشود.

آنها کسانی بودن که نه دین باختند و نه هم میهن. جان ها دادند با همه نا برابری ها و نا مردمی ها ساختند و لی نوشتار دینی و عقیدتی خویش را که از انسان به مثابه عنصر اصلی دین تقدیر و تکریم می نماید، نگاهداری نمودند.

چهارم _ آنان که به زور دین آنان را گردن نهادند ولی پشت در پشت باور خود را گرمی داشتند و به فرزندان و آینده گان سپردند، گهگاهی برخاستند، قیام نمودند و زمانی هم کوشیدند و دیر یا زود در زیر نعلین های دژخیمان تازی جان باختند و فرزندان آنها هستند که بدون تردید سنت و تاریخ آبا و اجداد شان را به مسؤلیت و مصؤنیت حفظ و نگاهداری خواهند کرد.

پنجم _ و آخرین شماری از افراد بی باور بودند که تجاوز بیگانگان را پذیرفتند، فرهنگ شان را به آنها تفویض کردند، زبان شان را با زبان آنها معاوضه نمودند، و بستر تاریخ، میهن و محیط مملو از فرهنگ و تهذیب چندین هزار ساله خویش را به اشغال گران، و متجاوزین، من حیث تحفه کم بها، تقدیم نمودند. " (**پیشدادی**)

چگونگی (اسلام پذیری) زردشتیان ایران !

شواهد تاریخی نشان می دهند که تازیان از دیر زمانی در اندیشه تهاجم و لشکر کشی به سرزمین های دیگران، به ویژه، ایران، روم بیزانس بودند، تا آنجایی که حتی در آیه 20 سوره فتح آمده است که : " خدا به شما وعده غنائم بسیار داده است که به چنگ می آورید؛ و این غنیمت را زود تر ارزانی داشت و شما را از آسیب مردمان امان بخشید، تا برای مؤمنان عبرتی باشد و به راه راست هدایت تان کند. " .

اکثر ایرانی ها ، به ویژه روشنفکران و پیروان آئین زردشت، به این باور هستند که آرمان دستیابی به ایران را سلمان فارسی در دل عرب ها پدید آورد، و همواره غنائم بسیاری از کاخ های حیره، و کاخ مداین، پای تخت ساسانی را به تازیان وعده سپرده اند.

برخی از پژوهشگران عرصه تاریخ به باور هستند و مینویسند که در زمان حضرت ابوبکر، به ویژه حضرت عمر فاروق، بعد از سرکوب نمودن شورش های ارتداد عرب، آرامش نسبی پدید آمد و از سوی دیگر خشک سالی های پیاپی و فقر همگانی مردم عرب باعث شد که جانشینان ریاست اسلامی بخاطر بدست آوردن غنایم ملت های غنی، توانگر و با نفوذ آن زمان، و گسترش فرمان روایی خود، درگیری های گسترده ای را تدارک دیدند.

مسعودی در برگه 664 مروج الذهب می نویسد که: "... عمر در مسجد به پا خاست و حمد و ثنای خدا گفت، و آنگاه کسان را به جهاد خواند و ترغیب کرد و گفت: دیگر حجاز جای ماندن شما نیست و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فتح قلمرو کسری و قیصر را به شما وعده داده است. بطرف این سرزمین ها حرکت کنید..." و جنین شد که سر انجام تازیان برای بدست آوردن زر، برده و زن، به نیا خاک اهورایی یورش آوردند و همه ارزش های فرهنگی سرزمین های یاد شده را از میان برداشتند.

عبد الحسین زرین کوب در برگه 115 کتاب دو قرن سکوت می نویسد: "... آنچه از تأمل در تاریخ بر می آید این است که عرب ها هم از آغاز حال، شاید برای آن که از آسیب زبان آریایی ها در امان بمانند، و آن را چون حربه ای تیزی در دست مغلوبان خویش نبینند، در صدد برآمدن تا زبان ها و لهجه های رایج در این سرزمین ها را از میان ببرند. و آخرین تشویش هم همین بود که شاید دارندگان این زبان ها بعد ها خلقی را بر آنها بشور در آورد و ملک و حکومت ای را که در این بلاد های دور افتاده به ساختار گرفته اند به خطر به اندازد. به همین سبب هر جا که در این شهر ها خط، زبان، کتاب و کتاب خانه ها بر خوردند، به آنها سخت به مخالفت برخاستند و همه را به آتش کشیدند.... میگویند زمانی که قتیبه بن

مسلم، سردار حجاج، بار دوم به خوارزم رفت و آن را باز گشود، هر کس را که خط خوارزمی می نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشتگان آگاهی داشت از دم تیغ بیدریغ در امان نمی گذاشت و همه کتاب های شان را بسوختانند.

عبد الحسین زرین کوب در بخش دیگری زیر نام (کتاب سوزی) می نویسد:

" بدین گونه شک نیست که در هجوم تازیان، بسیاری از کتاب ها و کتابخانه های مردم ایران زمین دست خوش آسیب فنا شده است. این دعوی را میتوان از تاریخ حجت آورد و قرائن بسیاری نیز از خارج آن را مورد تأیید قرار داده اند. عرب ها جز زبان خود شان، با زبان دیگری هر گز از در دوستی و آشتی نمی آمدند. چون اکثر آنهایی که به سرزمین های جدید می آمدند، اصلاً صلاحیت خوانش و نگارش را نداشتند، پس آنها چگونه میتوانند با کتاب و کتاب خانه ها عشق و محبت داشته باشند. آنها به همه کتاب ها به دیده حرمت نمی نگریستند و همواره افراد و اشخاص کتاب دار و کتاب خوان را مورد تحقیر و توهین قرار می دادند ، و از آن لذت می بردند"

ابن خلدون در کتاب نام دار خود به نام (مقدمه)، چاپ مصر برگه 285 می

نویسید: " وقتی سعد ابن وقاص بر مدائن دست یافت در آنجا کتاب های بسیار دید. نامه ای به عمر ابن خطاب نوشت و در باب این کتاب ها دستور خواست. عمر ابن خطاب در پاسخ نوشت که آن همه کتاب ها را به آب افکن که اگر آنچه در کتاب ها رهنمایی است، خداوند برای ما کتاب آسمانی را فرستاده است که از آنها راه نماینده تر است و اگر در آن کتاب ها جز مایه گمراهی نیست، خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است.... از این سبب آن همه کتاب ها را در آب یا در آتش افکندند و از میان بردند. "

کورت فریشلر در کتاب (امام حسین و ایران)، برگردان ذبیح الله منصوری می

نویسد: " ... از این موضوع نباید حیرت کرد که چون مردم عرب قبل از اسلام

بی سواد بودند و بعد از اسلام نیز مدت ها طول کشید تا اینکه مردم علاقه به خواندن و نوشتن پیدا کردند و قبل از اسلام در زبان عربی واژه (کتاب)، وجود نداشت و اولین مرتبه در زبان عربی کلمه (کتاب)، با قرآن آمد، اعراب صدر اسلام طوری نسبت به کتاب بدون علاقه بودند که چند کتابخانه بزرگ آن زمان را بعد از غلبه بر کشور هایی که کتابخانه در آنجا بود سوزاندند.

دکتر میر علی فطروس در برگه 24 " ملاحظاتی در تاریخ ایران "، می نویسد:

" حمله اعراب به ایران، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی، مهم تر، مؤثرتر و مرگبار تر از حمله مغول ها بود، زیرا مغول ها بخاطر فقدان یک مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هیچ یک از ادیان و آئین های معتبر، در مجموع، از تعصب مذهبی و رجحان ملتی بر ملت دیگر، به دور بودند. به عبارتی دیگر حمله مغول ها اساساً متوجه تصرف قدرت سیاسی حاکمیت در سرزمین ایران بود، اما اعراب از یک طرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراتوری ساسانی)، و از طرف دیگر تلاش نمودند تا مردم این سرزمین را از خط و فرهنگ قبلی شان محروم سازند، و فرهنگ خود را بر آنها تحمیل نمایند. از این رو نتایج مخرب حمله اعراب به ایران از نظر تاریخی عمیق تر، و از نظر جغرافیایی گسترده تر از حمله مغول ها بوده است..."

دکتر میر علی فطروس در جای دیگری می نویسد: " در عرصه فلسفه و علوم نیز ایران، قبل از حمله اعراب از مراکز مهم فرهنگ و تمدن جهانی به شمار می رفت. در این دوره، دانش طب، ریاضیات، نجوم، فلسفه، و هنر موسیقی رواج داشت. بسته شدن مدرسه آتن و مهاجرت عده ای از فلاسفه و مهاجرت عده ای از فلاسفه یونان به ایران و به ویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی، باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود. دانشگاه جندی شاه پور یکی از مراکز علمی آن دوره به شمار میرود که بخاطر تجمع معروف ترین و بزرگترین فلاسفه،

اطبا، و دانشمندان درون مرزی و برون مرزی ایران زمیندارای اهمیت علمی بسیار بود. در این دوره دسته هایی از قبایل عرب از فرهنگ نازلی برخوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنایی نداشتند. شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله ای، فرصتی برای رشد و پرورش اندیشه ها باقی نمی گذاشت. بعد از روی آوردن به اسلام نیز ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب بجز از فرهنگ خویش چیز دیگری را مورد پذیرش قرار نمدادند. "

مرتضی راوندی در همین زمینه می نویسد: " تصرف پای تخت ساسانیان و ویران شدن آن به دست تازیان تأثیر شدیدی در مردم محیط و اجتماع بیافرید. یکی از آثار خیلی ها زیان بخش اعراب حمله آنها به ایران زمین و محو آثار و داشته های ادبی و تاریخی آن بود، که همه کتب و آثار منثور و منظوم را به عنوان آثار و یاد بود های کفر و زندق از میان برداشتند. سعد ابن وقاس بعد از تسخیر پارس و محیط پیرامون آن و هم فتح مدائن و دست یافتن به کتابخانه ها و منابع فرهنگی پارس را به آب انداخته و یا هم در آتش انداخته اند تا بسوزند و دیگر اثری از آنها در میان مردم نباشد. (تاریخ اجتماعی ایران = پوشینه دوم = رویه 50.)

علی میر فطروس می نویسد: " با چنان خصلت قبیله گرایانه و تعصب و جزم گرایی، عقیدتی و باور های اجتماعی عقب مانده بود که قتیبه ابن مسلم یعنی (سردار عرب)، برای تغیر عقیده، کیش و آئین مردم خراسان و خوارزم، ضمن قتل و غارت مردم بی دفاع و بی گناه و ویرانی شهر های این مناطق، در سال 90 هجری قمری، مورخین، متفکرین، و دانشمندان این نواحی را بکلی فانی و معدوم الاثر ساخت و بسیاری از آنها را به دیگر شهر های دور دست تبعید نمودند، آثار و داشته های

شان را بسوختاندند، و دیگر همه مسایل در مورد زندگی روز وار شان (مردمان خراسان و خوارزم)، مخفی و مکتوم ماند.... و اهل خوارزم امی و بیسواد، ماندند و در اموری که مورد نیاز شان بود، تنها به محفوظات شان استناد کردند....." (علی

میر فطروس ، ملاحظاتی در تاریخ ایران، رویه 27،) بعضی از حکام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند، هندو شاه سمرقندی در ذکر حکومت عبد الله بن طاهر، می نویسد : عبدالله ابن طاهر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور به مسند نشسته بود، شخصی کتابی آورد و من حیث تحفه در پیش روی او گذاشت، و امیر پرسید این چه کتابی است؟ مرد گفت: این قصه وامق و عذرا است و خوب حکایتی است که حکام به نام شاه انوشیروان عادل جمع کرده اند.

امیر فرمود: " ما مردم قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیامبر چیزی را نمیدانیم و ما را از این نوع کتاب در کار نیست. این کتاب تألیف مغان زردشتی است و پیش ما مردود است. پس فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد در قلمرو او به هر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد آنها را بسوزانید. (علی میر فطروس ، ملاحظاتی در تاریخ ایران، رویه 27،) مادامی که این برگه ها را به خوانش و نگارش می نشینیم، شرایط دشوار کشور مان به یاد می آید که بعد از تسلیم دادن حاکمیت دکتور نجیب ، و یا بهتر گفته شود بعد از کودتای برخی از وابستگان دشمنان وطن بر خلاف حاکمیت حزب وطن، به آلهایی که توسط همسایه های مان جهت ویرانی هر چه بیشتر کشور ما، در بیرون از افغانستان تعلیم و آموزش دیده بودند، بر سرنوشت مردم افغانستان حاکم شدند، و مدتی هم نگذشت که تخریب، سوختاندن، کتابخانه، مکاتب، مدارس، مساجد، و به یغما بردن، قتل و غارت مال و منال مردم، جز شعار روزوار شان بود، به یک چنین عملی که عرب ها چهارده صد سال پیش انجام داده بودند. خلاصه اینکه در سال 444 هجری کتابخانه معروف شمس الدین ابوالمظفر گیلکی، در شهر طبس توسط اعراب غارت گردید و در آتش سوخت.

کتابخانه شهر شاه پور (فارس)، نیز در همان سال ها توسط اعراب عجم ستیز

غارت شد به گونه ای که ده هزار و چهار صد جلد کتاب خطی، در آتش سوخت.
(رویه 33، همان جا)

" ای خداوند جان و خرد، هنگامی که در نخستین روز آفرینش تن و جان
انسان را آفریدی، و از منش خویش به آدمیان نیروی اندیشیدن، تعقل و تفکر
بخشیدی، و زمانی که بتن خاکی روح و روان دمیدی و به او نیروی کار کردن و
سخن گفتن و رهبری کردن را ارزانی داشتی، خواستی تا هر کس مطابق
صلاحیت عقلانی اش که موهبتی است از جانب شما، با آزادی و به دلخواه
خویش، راه و باور خود را برگزیند." (گاتهاهات، 31 یسنا)

تورا خون و شمشیر باشد شعار

مرا مهر و دانش کند رستگار

تو خود داوری کن ز روی خرد

کدامین بود رای پروردگار (شیدا)